

تنگ بلاغی؛ نخچیر گاهی (?) در دوره هخامنشی

محمد تقی عطائی

بنیاد پژوهشی پارسه- پاسارگاد

چکیده

بررسی باستان‌شناختی تنگ بلاغی در تابستان ۱۳۸۳ به انجام رسید. پس از پایان بررسی و بر اساس یافته‌های سطحی و شواهد دیگر، مشخص شد که استقرارها و آثار دره در دوره هخامنشی کارکردی کاملاً ویژه داشته است. در این مقاله ابتدا این آثار و استقرارها معرفی شده و تاریخگذاری خواهد شد. سپس به الگوی پراکندگی آثار و محوطه‌های دره می‌پردازیم و در نهایت سعی می‌کنیم تا آن الگو را بررسی نموده و تحلیل نماییم. در تنگ بلاغی دو محوطه و چهار اثر از دوره هخامنشی کشف شده که عبارتند از: "دیواره راه شاهی"، "مجراهای دختر بر"، دیواره‌های سنگچین و دو محوطه استقراری TB.34 و TB.85. نگارنده پس از توصیف و تاریخگذاری آثار و محوطه‌های تنگ بلاغی در دوره هخامنشی، ضمن نقد فرضیه‌های پیشین به ویژه فرضیه کانال بودن دیواره سنگچین موسوم به راه شاهی و مجراهای بریده شده موسوم به دختر بر فرضیه جدیدی را که بر پایه تحلیل الگوی استقراری استوار است، پیشنهاد می‌نماید. براساس این فرضیه، تنگ بلاغی به عنوان نخچیرگاه و پردیس شاهی معرفی می‌شود. نخچیرگاه مزبور گذشته از پردیس، دارای بخش فرقی نیز بوده است. پردیس با دیواره‌ای به ارتفاع ۲/۵۰ متر احاطه شده و پیش‌بینی شده بود تا درون آن آبنماهای دل‌انگیزی ساخته شود. در میان پردیس و در تنگ تیرانداز احتمالاً کاخی برپا شده بود تا نشیمن‌گاه شاه و همراهانش باشد و این کاخ با دو دیواره در شمال و جنوبش محدود شده بود.

واژگان کلیدی: تنگ بلاغی، پاسارگاد، نخچیرگاه، پردیس شاهی، فرقی، دوره هخامنشی.

درآمد

بررسی باستان‌شناختی تنگ بلاغی در تابستان ۱۳۸۳ به انجام رسید (عطائی، ۱۹-۱۵: ۱۳۸۴ و عطائی، زیر چاپ). طی بررسی، به آثاری شگفت برخوردیم که توجه به آن از هر جهت مهم بود. پس از پایان بررسی و براساس یافته‌های سطحی و شواهد دیگر، مشخص شد استقرارها و آثار تنگ بلاغی در دوره هخامنشی کارکرد ویژه‌ای داشته‌اند که با تمامی تفسیرها و تحلیل‌های رایج در بررسی‌های باستان‌شناختی که تاکنون در تمام ایران دیده شده متفاوت است. ما در این مجال سعی می‌کنیم تا ابتدا آثار و استقرارهای دره در دوره هخامنشی را معرفی کرده و دلایل انتساب‌شان به این دوره را روشن کنیم. سپس به الگوی پراکندگی آثار و محوطه‌های دره پرداخته و در نهایت سعی می‌کنیم تا آن الگو را مورد بررسی قرار داده و تحلیل نماییم.

توصیف آثار و محوطه‌های دوره هخامنشی

"راه شاهی": از ابتدای دره یعنی از سمت پاسارگاد بر هر دو جانب رود پلوار بقایای مشخصی از دیواره‌ای سنگچین دیده می‌شود که در عرف موسوم به راه شاهی است. این دیواره در بررسی دره به شماره TB.1 به ثبت رسیده است. این دیواره در اصل و به روزگار آبادانی یکپارچه بوده و گذشت ایام باعث شده تا امروز بریده بریده به نظر آید. سیلاب‌های فصلی و نیز رانش کوه مهمترین عوامل در این روند بوده است. همچنین ایجاد راه‌های تدارکاتی برای عملیات سدسازی نیز باعث شده تا دیواره در چند نقطه بریده شود. با این اوصاف بر کرانه راست رود هنوز ۹ بخش از این دیواره باقی مانده است. آخرین بخش این دیواره پس از یوزه سرخ به اتمام رسیده و مسیر آن در این نقطه



تغییر کرده و به جانب چپ رود متمایل شده است. ادامه این دیواره در کرانه چپ رود از مقابل کارگاه سد شروع شده و به سمت ورودی دره یعنی به سمت پاسارگاد امتداد می‌یابد. در ساحل چپ رود ۱۲ قسمت از بقایای دیواره هنوز برجا بوده و قابل شناسایی است. لازم به ذکر است که این دیواره در مقابل کارگاه سد بسیار آسیب دیده است.

بخش موجود دیواره در حدود ۹/۵ کیلومتر طول دارد. این دیواره سازه‌ای است که به کلی از تخته سنگ و لاشه سنگ به صورت خشکه‌چین و بدون ملاط بنا شده. عرض این دیواره به طور متوسط ۲ متر است. برای ایجاد آن در دو بر دیواره، تخته سنگ‌های بزرگ به قطر متوسط ۵۰ سانتیمتر کار گذاشته و درون آن را با لاشه سنگ‌های کوچک پر کرده‌اند. در بیشتر قسمت‌ها فقط یک رج از دیواره باقی مانده است، اما در برخی جاها نیز دو، و در موارد کمتری پنج رج بر جای خود مانده است (تصویر ۶). خوشبختانه در یک مورد استثنایی این دیواره تا حدودی ارتفاع اصلی خود را حفظ کرده است. در اینجا ارتفاع دیواره به ۲/۲۰ متر می‌رسد. این بخش علاوه بر مشخص نمودن حداقل ارتفاع دیواره نکات بسیاری را نیز روشن نموده که در ادامه مقاله به طور مفصل به آن خواهیم پرداخت.

"دختر بُر": در تنگ بلاغی و بر هر دو سمت رود، مجراهایی بر دامنه‌های سنگی کوه‌های دره کنده شده است. امروزه محلی‌ها به اولین و طولی‌ترین بخش کنده شده که بر سمت راست رود قرار دارد دختر بُر می‌گویند. این مجراهای کنده شده در بررسی دره به شماره TB.2 به ثبت رسیده است. ما از این اسم برای نامیدن تمام چنین مجراهایی که در هر دو جانب رود کنده شده، استفاده خواهیم کرد. بر جانب راست رود ۱۲ بخش مجزا از هم کنده شده است. نظر به اهمیت برخی جزئیات و نتیجه‌ای که از آن برخواهد آمد ناچاریم به هر مجرا به طور مختصر نگاهی بیندازیم.^۱

بخش اول: طول اولین بخش که گفتیم به دختر بُر موسوم است در حدود ۲۵۰ متر است. این بخش سالم‌ترین قسمت از مجراهایی است که در تنگ بلاغی شناخته شده است. باریکترین عرض آن ۱/۲۰ متر و پهن‌ترین عرض آن ۲ متر است اما به طور متوسط عرض بیشتر این بخش در حدود ۱/۸۰ متر است. این بخش از طرف رود، دارای دیواره کوتاهی است که احتمالاً از آن به عنوان جان‌پناه استفاده می‌شده است. ارتفاع دیواره از طرف کوه در بلندترین قسمت تا ۱۰ متر نیز می‌رسد. ساختمان این قسمت به طور کلی به پایان رسیده است (تصویر ۷).

بخش دوم: طول آن در حدود ۱۲ متر و متوسط عرض آن در حدود ۱/۵۰ متر است.

بخش سوم: طول آن در حدود ۱۸ متر و متوسط عرض آن در حدود ۱/۶۰ متر است.

بخش چهارم: طول آن در حدود ۵ متر و متوسط عرض آن در حدود ۱/۵۰ متر است.

بخش پنجم: طول آن در حدود ۴ متر و متوسط عرض آن در حدود ۱ متر است.

بخش ششم: طول آن در حدود ۲۳ متر و متوسط عرض آن در حدود ۱/۶۰ متر است.

بخش هفتم: طول آن در حدود ۳۰ متر و متوسط عرض آن در حدود ۷۰ سانتیمتر است. به نظر می‌رسد که این بخش در حال عریض‌تر شدن بوده زیرا شواهدی از یک بخش ۷۰ سانتیمتری که به موازات و چسبیده به آن قرار دارد دیده می‌شود. با در نظر گرفتن این موضوع عرض این بخش به حدود ۱۴۰ سانتیمتر می‌رسیده است.

بخش هشتم: طول آن در حدود ۷ متر و متوسط عرض آن در حدود ۱/۵۰ متر است.

بخش نهم: طول آن در حدود ۴۷ متر و متوسط عرض آن در حدود ۱/۵۰ متر است.

بخش دهم: طول آن در حدود ۹۲ متر و متوسط عرض آن در حدود ۱/۵۰ متر است.

بخش یازدهم: طول آن در حدود ۴۰ متر و متوسط عرض آن در حدود ۱/۷۰ متر است.

بخش دوازدهم: طول آن در حدود ۵۰ متر و متوسط عرض آن در حدود ۷۰ سانتیمتر است.

در اینجا تذکر یک نکته ضروری است و آن هم اینکه به جز اولین بخش که به طور کلی ساختمان آن به اتمام رسیده، بقیه بخش‌ها بدون استثنا ناتمام رها شده است. این نکته از آنجا پیداست که درون این مجراها و بر کف آنها بلوک‌های سنگی که از همه طرف بریده اما از جا کنده نشده، دیده می‌شود (تصویرهای ۸ و ۹).

مجراهای کنده شده در سمت چپ رود به دلیل رانش کوه آسیب فراوان دیده و بریده‌بریده به نظر می‌رسد. از این رو ذکر مشخصات هر یک همچون مجراهای سمت راست رود دشوار و گمراه‌کننده است. با این حال، به طور کلی ۱۸ بخش مجزا از هم تشخیص داده شد. بنابراین، درباره این مجراها فقط به ذکر کلیاتی می‌پردازیم. باریکترین عرض ثبت شده در کل مجراها ۶۰ سانتیمتر و پهن‌ترین عرض آن ۱/۸۰ متر است اما به طور متوسط عرض کل مجراها در حدود ۸۰ سانتیمتر است (تصویر ۱۰، ۱۱ و ۱۲). براساس شواهد سطحی می‌توان گفت که کار ساختمانی تمامی مجراهای این سمت رود به پایان رسیده است و این نکته مهمی است که در نتیجه‌گیری ما بسیار مهم خواهد بود.

دیواره‌های سنگچین: در تنگ تیرانداز و بر کرانه شرقی رود، دو دیواره سنگچین مجزا از هم وجود دارد که با لاشه‌سنگ ساخته شده است. عرض این دیواره‌ها در حدود ۲ متر بوده و ارتفاع آنها در وضع کنونی در بالاترین نقطه بیش از ۷۰ سانتیمتر نیست. مشخص نیست که ارتفاع واقعی دیواره‌ها چقدر بوده اما براساس آوار قابل توجهی که در محل دیده می‌شود می‌توان حدس زد که دیواره‌ها ارتفاع قابل

توجهی داشته‌اند. طول هر دو دیواره در حدود ۴۰ متر است. این دیواره‌ها در بررسی دره به شماره TB.24 و TB.41 به ثبت رسیده است (تصویر ۱۳). ممکن است تصور شود که این دو دیواره با دیواره سنگجینی که به راه شاهی موسوم شده ارتباط داشته و یا حتی ادامه آن باشند. اما عملاً چنین نیست زیرا جهت امتداد این دو دیواره با دیواره "راه شاهی" متفاوت است. دیواره "راه شاهی" در همه حال جهتی موافق و با کمی اغماض موازی جهت رود دارد و حال آنکه این دو دیواره عمود بر رود ایجاد شده است. در تنگه تیرانداز که این دو دیواره ساخته شده، کوه‌ها دارای برآمدگی عمودی بوده و کناره‌ها حکم پرتگاه‌هایی را دارند که ارتفاعشان بیش از ۱۰۰ متر است. این دیواره‌های سنگجین از یک طرف به صخره‌های عمودی این کوه منتهی شده و از طرف دیگر تا لب رود ادامه یافته‌اند. به دلیل طغیان‌های گاه و بی‌گاه رود هر چه از سمت کوه به سمت رود پیش رویم از بقایای این دو دیواره کاسته می‌شود.^۲

محوطه استقرار: در پای تنگه تیرانداز تپه بزرگی به وسعت تقریبی یک هکتار بر کرانه شرقی رود قرار دارد (تصویر ۲۱). ارتفاع این تپه چندان بلند نیست و به نظر می‌رسد که در اصل به روی رسوباتی که حاصل آبرفت رود بوده ایجاد شده است. سطح آن تقریباً هموار است. حفاران غیر مجاز در سال‌های اخیر (تصویر ۱۳) در بخش شرقی تپه، چاه عمیقی حفر نموده بودند. بر اساس همین چاه شاید بتوان گفت که ضخامت لایه‌های باستانی بیش از ۴ متر نباشد. این محوطه در بررسی دره به شماره TB.34 به ثبت رسیده است.

محوطه: در مرکز دره متمایل به شمال و روبروی کارگاه سد محوطه دیگری وجود داشته که در دوره صفوی تبدیل به گورستان شده است. مساحت محوطه کمی بیش از یک هکتار است. این محوطه در بررسی دره به شماره TB.85 به ثبت رسیده است.

گاهنگاری آثار و محوطه‌ها

در اینجا دلایل انتساب آثار و محوطه‌های پیش گفته را به دوره هخامنشی بیان خواهیم نمود. برای این کار، شواهد سطحی را مبنی قرار داده‌ایم. برخی مانند "راه شاهی" و «دختر بُر» محوطه‌های استقرار نیستند و از این رو فاقد سفال و سایر یافته‌های فرهنگی است. بنابراین به‌سادگی قابل تاریخگذاری نیستند. برخی دیگر چون محوطه‌های استقرار دارای یافته‌های سطحی بوده و در این موارد تاریخگذاری بر اساس گاهنگاری مقایسه‌ای صورت گرفته است.

"راه شاهی": برای تاریخگذاری این دیواره سنگجین باید به گورهای منفرد توده سنگی که در فارس عموماً آن را خرفخانه می‌نامند توجه کرد. زیرا در تنگ بلاغی تعداد زیادی از این نوع قبور شناسایی شده که برخی از آنها روی "راه شاهی" ساخته شده است. به‌طور دقیق در سمت راست رود، ۱۴ خرفخانه روی "راه شاهی" ایجاد شده است. در سمت چپ رود نیز پنج خرفخانه چسبیده به

"راه شاهی" و با مصالح آن ایجاد شده است (تصویر ۱۴). پژوهش‌های پیشین در مورد خرفخانه‌هایی در خود تنگ بلاغی، نشان داد که این قبور متعلق به دوره فراهخامنشی است (استروناخ ۲۳۰: ۱۳۷۹). کاوش‌ها (Whitcomb 1985: 216) و بررسی‌های (Lamberg-Karlovsky Humphries 1968) انجام گرفته در جنوب ایران نیز همسو با تاریخگذاری بالا است. مطابق معیار تاریخگذاری حد ابتدایی و حد انتهایی (دارک ۸۳: ۱۳۷۹) "راه شاهی" را باید قبل از دوره فراهخامنشی تاریخگذاری کرد. تصور به اجرا درآمدن چنین طرح بزرگی در دوران پیش از تاریخ دشوار است. براساس شواهد سطحی، از دوره عیلامی در دره خبری نیست. بنابراین تنها گزینه موجود دوره هخامنشی است. دوره‌ای که در آن انجام چنین طرح‌های بزرگی بی‌هیچ تردیدی قابل اجرا بود.

«دختر بُر»: تاریخگذاری مجراهای "دختر بُر" در وهله اول بر اساس سبک و شیوه تراش آنهاست. همانگونه که پیشتر متذکر شدیم بسیاری از مجراهای سمت راست رود ناتمام رها شده، به‌طوری که بلوک‌های از جا کنده نشده در کف مجراها باقی مانده است. بلوک‌های کنده نشده نشان می‌دهد که برای خالی کردن درون مجراها، ابتدا از چهار طرف، دور یک بلوک سنگی را خالی کرده و سپس با شیوه چوب ورم کرده، بلوک‌ها را از جا می‌کنند. این شیوه در دوره هخامنشی به‌طور کامل رواج داشت (هرتسفلد ۲۴۲: ۱۳۸۱ و شاپور شهبازی ۲۳۹: ۱۲۸۴). اگرچه ممکن است برخی به‌درستی استدلال کنند که چنین شیوه‌ای کم و بیش تا دوره ساسانی استفاده می‌شده اما باید گفت که انگیزه لازم برای انجام این کار در دوره ساسانی وجود نداشت. شواهد باستان‌شناختی و مدارک تاریخی حاکی از آن است که ساسانیان علاقه خاصی به این منطقه نشان نداده‌اند. تمام توجه ساسانیان در فارس معطوف به استخر و پیرامون آن و نیز بیشاپور بود. اما در مورد هخامنشیان این موضوع کاملاً برعکس است زیرا پارسیان در شمال و جنوب این تنگه دلبستگی‌های فراوانی داشتند.

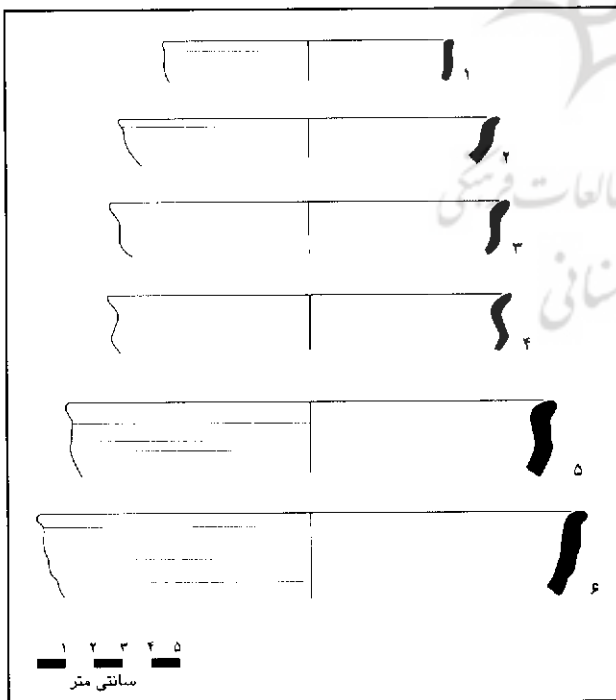
دیواره‌های سنگجین TB.24 و TB.41: این دیواره‌های سنگجین نه سفالی دارند و نه سازه‌ای روی آنها ساخته شده تا بتواند به تاریخگذاری‌شان کمک کند. علی‌رغم این موضوع، دقت در نقشه تنگ بلاغی (شکل ۳) نشان می‌دهد این دو دیواره در دو سوی محوطه TB.34 و تقریباً به یک فاصله در شمال و جنوب آن ساخته شده است. از آنجایی که در سمت چپ رود و در این قسمت هیچ استقرار دیگری غیر از TB.34 شناسایی نشده، بنابراین به‌طور منطقی احتمال ارتباط میان این دو دیواره و محوطه TB.34 وجود دارد. به‌نظر می‌رسد با ایجاد این دو دیواره، خواسته‌اند محدوده‌ای برای محوطه TB.34 ایجاد نمایند. اگر چنین تفسیری مورد قبول باشد، تاریخگذاری این دو دیواره منوط به تاریخگذاری محوطه‌ای است که این دو، در میانش گرفته‌اند.



در اینجا بخشی از قطعات سنگی و نیز تعدادی از سفال‌های شاخص ارائه شده است (شکل ۲). شالی ستون‌هایی از این نوع، نمونه‌های فراوانی در تخت‌جمشید (اشمیت: ۱۳۴۲: تصویر ۷۲) و دشت گوهر (Tilia 1978: Fig 4-a) دارد. سفال‌های ارائه شده همگی گونه‌های مختلفی از پیاله و کاسه‌های زورقی است که در دوره هخامنشی رواج گسترده‌ای داشت. ظرف شماره ۱ با نمونه‌هایی از تل تخت پاسارگاد (استروناخ: ۱۳۷۹: تصویر ۱۰: ۱۱۰) و باروی تخت‌جمشید (عطائی: ۱۳۸۳، لوحه ۳: ۳) قابل مقایسه است. ظرف شماره ۲ با نمونه‌هایی از باروی تخت‌جمشید (شکل ۲) (عطائی: ۱۳۸۳، لوحه ۲: ۳) و منطقه تخت‌جمشید (Sumner 1986, p 6: M) قابل مقایسه است. ظرف شماره ۳ با نمونه‌ای از دوره هخامنشی

توصیف سفال‌ها

- ۱ خمیره نارنجی، بلون پوشش، چرخ ساز، چسبانده کانی، پخت کافی، ظریف؛
- ۲ خمیره خاکستری، دست مرطوب از خود بر هر دو جداره، چرخ ساز، چسبانده کانی، پخت کافی، ظریف؛
- ۳ خمیره نخودی نارنجی، پوشش گلی غلیظ قهوه‌ای روشن بر هر دو جداره، چرخ ساز، چسبانده کانی، پخت کافی، ظریف؛
- ۴ خمیره نخودی نارنجی، پوشش گلی رقیق نخودی روشن بر هر دو جداره، چرخ ساز، چسبانده کانی، پخت کافی، جداره بیرون صیقلی شده، ظریف؛
- ۵ خمیره قرمز، پوشش گلی رقیق قهوه‌ای بر هر دو جداره، چرخ ساز، چسبانده کانی، پخت کافی، معمولی؛
- ۶ خمیره نخودی نارنجی، بلون پوشش، چرخ ساز، چسبانده کانی، پخت کافی، معمولی.



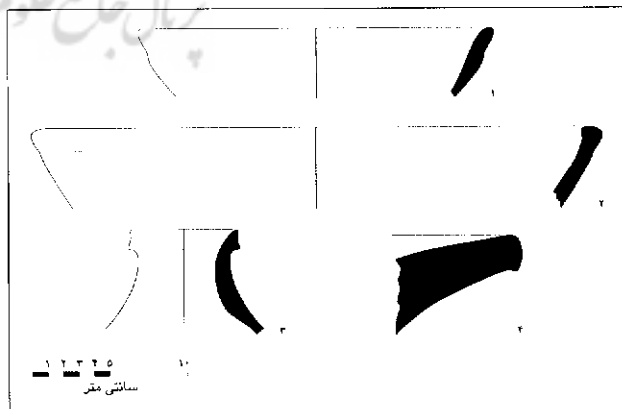
شکل ۲. نمونه‌هایی از سفالهای محوطه TB.85.
Fig.2. pottery examples from site TB.85

محوطه TB.34: تاریخگذاری این محوطه براساس شواهد سطحی موجود امکانپذیر است. از سطح این محوطه تعداد زیادی قطعات سفالی گردآوری گردید. مطالعات اولیه نشان داده که خرده سفال‌ها همگون بوده و همگی از یک دوره فرهنگی هستند (شکل ۱). ظرف شماره ۱ گونه‌ای از کاسه‌ای لاله‌ای است. این ظرف از شکل‌های غالب دوره هخامنشی به‌شمار می‌رود و با نمونه‌ای از تپه یحیی (D: Lamberg-Karlovsky 1970, Fig 9) قابل مقایسه است. طرح شماره ۲، قندق بزرگی است که با نمونه‌هایی از باروی تخت‌جمشید (عطائی: ۱۳۸۳، لوحه ۸: ۱۵، ۱) قابل مقایسه است. طرح شماره ۳، دهانه قمقمه‌ای است که با نمونه‌هایی از تل تخت پاسارگاد (استروناخ: ۱۳۷۹: تصویر ۲۴: ۱۱۷) و باروی تخت‌جمشید (عطائی: ۱۳۸۳، لوحه ۱۱: ۵۰) قابل مقایسه است. طرح شماره ۴ متعلق به لبه خمیره‌ای است که با نمونه‌ای از باروی تخت‌جمشید (عطائی: ۱۳۸۳، لوحه ۱: ۱۰۴) قابل مقایسه است.

محوطه TB.85: همان‌گونه که گذشت این محوطه در حال حاضر گورستانی از دوره صفوی است اما بر سطح این گورستان قطعات جالب توجهی از پایه و شالی ستون‌های سنگی یافته شد که گاهی حتی از این قطعات به‌عنوان سنگ نشانی گور استفاده شده بود (تصویر ۱۵). این قطعات سنگی از آن رو به دوره هخامنشی منسوب شده که در سطح محوطه به قطعات سفالی بسیار شاخصی از دوره هخامنشی برخوردیم.

توصیف سفال‌ها

- ۱ خمیره نخودی، پوشش گلی غلیظ نخودی بر هر دو جداره، چرخ ساز، چسبانده کانی، پخت کافی، معمولی.
- ۲ خمیره قرمز، دست مرطوب نخودی نارنجی بر جداره بیرونی، چرخ ساز، چسبانده کانی، پخت کافی، معمولی.
- ۳ خمیره نخودی نارنجی، پوشش گلی غلیظ نخودی روشن بر جداره بیرونی، چرخ ساز، چسبانده کانی، پخت ناکافی، معمولی.
- ۴ خمیره نخودی نارنجی، پوشش گلی غلیظ قهوه‌ای روشن بر هر دو جداره، فتیله، چسبانده کانی، پخت کافی، معمولی، قطر دهانه ۳۹ سانتیمتر.



شکل ۱. نمونه‌هایی از سفالهای محوطه TB.34.
Fig.1. pottery examples from site TB.34

چغامیش (Delougaz Kantor 1996, Pl.75: M) قابل مقایسه است. ظرف شماره ۴ با نمونه‌هایی از تل تخت پاسارگاد (استروناخ: ۱۳۷۹: تصویر ۸: ۱۰۷) و باروی تخت جمشید (عطائی ۱۳۸۳، لوحه ۱۴: ۱) قابل مقایسه است. ظرف شماره ۵ با نمونه‌هایی از تخت جمشید (Schmidt 1957, Pl.74:9) و باروی تخت جمشید (عطائی ۱۳۸۳، لوحه ۴: ۲) قابل مقایسه است. ظرف شماره ۶ با نمونه‌ای از تل تخت پاسارگاد (استروناخ: ۱۳۷۹: تصویر ۱۵: ۱۰۷) قابل مقایسه است.

الگوی استقرار دوره هخامنشی دره و پژوهش‌های پیشین
براساس آنچه که مرور شد می‌توان گفت که تنگ بلاغی به روزگار هخامنشی دارای دو محوطه و چهار اثر است. هرگونه تفسیری درباره الگوی استقرار دوره هخامنشی در تنگ بلاغی بدون توجه به کارکرد واقعی «دختر بُر» و «راه شاهی» به‌عنوان شاخص‌ترین آثار کل دره در تمام دوره‌های فرهنگی ناممکن است. به‌همین منظور ما نیز توجه ویژه‌ای به این دو اثر خواهیم کرد. اما ابتدا بد نیست تا پیشینه‌ای از مطالعات انجام گرفته در این زمینه ارائه شود.

اول بار استروناخ در ضمن کاوش‌هایش در پاسارگاد به تنگ بلاغی از منظر باستان‌شناختی توجه کرد. مطالعات او بسیار محدود و تنها منحصر به اولین و بزرگترین بخش «دختر بُر» بود. او در ضمن اینکه می‌پذیرفت که گاهنگاری دقیق «دختر بُر» امکانپذیر نیست اما احتمالاً آن را اثری از دوره هخامنشی می‌دانست. او با توجه به عرض این بخش و نیز وجود جان‌پناه کوتاهی در کناره مشرف به رود، نتیجه گرفت که اینجا در اصل معبری بوده، ولی می‌شد در زمان نیاز از آن به‌عنوان نهری برای آبرسانی به دره‌های کوچک پایین دست استفاده کرد (استروناخ: ۲۲۸: ۱۳۷۹).

محقق دیگری که به این آثار توجه کرد بوشارلا بود که در ضمن تحقیقات آرکتئولوژیک خود در پاسارگاد، بررسی‌هایی را نیز در این زمینه به انجام رساند. او معتقد است که مجراهای «دختر بُر» و دیواره سنگچین «راه شاهی» هر دو، واحدهای مجزایی از یک اثر بوده و کارکرد آبرسانی به مزارع کشاورزی و برخی محوطه‌های سر راه را داشته است. به بیان روشن او این دو اثر را کانال‌های آبرسانی می‌داند. در بخش‌هایی، این کانال‌ها بر جداره کوه کنده شده و زمانی که بین این بخش‌ها، زمین‌های نسبتاً هموار قرار می‌گرفت ناچار دیواره‌ای از تخته سنگ‌ها می‌ساختند تا آب بر آن سوار شده و به بخش بعدی بریده شده در سنگ برسد (بوشارلا ۱۳۸۳). او نیز این آثار را احتمالاً از دوره هخامنشی می‌داند (بوشارلا، گفتگوی شخصی).

از نظر نگارنده، این دیدگاه‌ها هیچ‌کدام مبین کارکرد همه‌جانبه و واقعی این آثار نیست زیرا که به این آثار آنچنان که باید توجه نشده و تمام آن مورد بازدید قرار نگرفته است. مثلاً برای نمونه هیچ‌کدام از تفسیرهای پیشین به سایر آثار و محوطه‌های دوره هخامنشی دره توجه نکرده‌اند. بدون در نظر گرفتن نقش و کارکرد دیگر آثار و محوطه‌های

دوره هخامنشی دره، فهم چپستی واقعی این آثار ناممکن است. اما در هر حال پی‌بردن به کارکرد واقعی «دختر بُر» و «راه شاهی» از اولویت برخوردار بوده و ما ابتدا به آن دو نظری خواهیم داشت.

چپستی «راه شاهی» و «دختر بُر»

به‌راستی این آثار چه بوده و چه کارکردی داشته‌اند؟ نقشه تنگ بلاغی موقعیت این آثار را نشان می‌دهد (شکل ۳). با نگاهی گذرا می‌توان احتمال داد که آنها با یکدیگر کاملاً مرتبطند زیرا محدوده پراکنش‌شان یکی است؛ یعنی هر کجا ردی از «دختر بُر» هست اثری از «راه شاهی» نیز دیده می‌شود و بر عکس. برای فهم بهتر آنچه در زیر به بحث گذاشته شده به شکل ۴ که بخشی از نقشه تنگ بلاغی است و به عمد بزرگتر نمایش داده شده خوب توجه کنید. اینجا قسمتی از تنگ بلاغی را نشان می‌دهد که به دلیل قرار داشتن دیواره «راه شاهی» و مجراهای «دختر بُر» و نیز جوی‌های رسی در کنار هم بسیار مهم است. اینجا همان جایی است که دیواره «راه شاهی» در بخشی از آن بر بلندای کوه ایجاد شده و مجراهای «دختر بُر» در طرفین رود در پشت و جلوی دیواره «راه شاهی» ایجاد شده است. در همین جاست که یکی از مجراهای «دختر بُر» یا دیواره «راه شاهی» مماس شده و در همین جا بوشارلا گمانه‌ای را باز کرده است. خط قهوه‌ای نشانگر دیواره «راه شاهی»، خط سبز نمایانگر مجراهای «دختر بُر» و خط نارنجی نشاندهنده جوی‌های و رسی است.

برای شروع بهتر است که آثار سمت راست رود را مورد توجه قرار دهیم. گفتیم که در این سمت ۱۲ بخش از مجراهای بریده شده در کوه شناسایی شده است. غیر از اولین بخش، بقیه قسمت‌ها پشت دیواره «راه شاهی» قرار دارند (شکل ۳) و این نکته عجیبی است زیرا اگر آن‌چنان که بوشارلا معتقد است که «دختر بُر» و «راه شاهی» هر دو کانال انتقال آب بوده‌اند، پس ضرورتاً باید آنها در امتداد هم باشند و نه به موازات هم. اما باید دید که چرا مجراهای «دختر بُر» سمت غرب رود را پشت دیواره «راه شاهی» قرار داده‌اند. به نظر ما پاسخ این پرسش در خود مجراها نهفته است. زیرا پیشتر گفتیم که همگی بخش‌ها به‌جز اولین بخش، ناتمام رها شده است. با این حساب این مجراها دیگر برای انتقال آب مناسب نبود. نکته دیگری نیز وجود دارد و آن اینکه به نظر می‌رسد که ساختمان دیواره سنگچین «راه شاهی» به‌تمام رسیده و این به معنای آن است که اگر این کانال بوده، معماران با وجود این که می‌دانستند که ساخت مجراها ناتمام خواهد ماند باز به کار خود ادامه داده و کانال فرضی را با ایجاد دیواره سنگچین «راه شاهی» به‌تمام رسانده‌اند (تصویر ۱۶). در اینجا نیز مسئله‌ای وجود دارد و آن این که اساساً برای ساخت کانال و انتقال آب برای زمین‌های کشاورزی از ابتدا نیازی به ساخت مجراهای «دختر بُر» نبود. تصور اینکه مجراهای «دختر بُر» در جاهایی کنده شده که کوه به رود ختم شده و به این ترتیب چاره‌ای نبوده مگر آنکه برای

انتقال آب، مجراهایی را در کوه بکنند تا راهی برای انتقال آب باز شود، تقریباً درست نیست زیرا در بسیاری از قسمت‌ها که مجراهای "دختر بُر" ایجاد شده کوه به رود ختم نمی‌شود و میان این دو زمین به اندازه کافی وجود داشت تا دیواره سنگچین ساخته شود. تنها جایی که مطمئنیم که یکی از مجراهای "دختر بُر" به دیواره سنگچین "راه شاهی" ختم می‌شود انتهای مجرای شماره ۸ است. این استثناء سزاوار تأمل بود و بنابراین بوشار لا در آنجا در میان دیواره سنگچین گمانه کوچکی باز نمود (تصویر ۱۷). نتایج به دست آمده نشان داد که هیچ دلیلی بر اینکه دیواره سنگچین کانال آب بوده باشد، وجود ندارد. دلیل اینکه چرا این دو در این قسمت کاملاً در امتداد هم هستند، مشخص نیست اما ممکن است که اشتباهی در نقشه و یا قصوری از جانب مهندس معمار بوده باشد. در هر حال حتی از ظواهر امر هم می‌توان دریافت که "راه شاهی" که در این نقطه به یکی از مجراهای "دختر بُر" ختم شده، بخش ساخته شده کانال نیست زیرا در اینجا اولین رج دیواره سنگچین "راه شاهی" باقی مانده و همین رج با کف مجرای "دختر بُر" تقریباً تراز است و حال آنکه با توجه به آوار موجود به سادگی باید پذیرفت که دیواره سنگچین ارتفاع بیشتری داشته و آب به هیچ روی نمی‌توانست بر آن سوار شود زیرا که مقطع دیواره در زمان آبادانی همچون سدی جلوی مجرا را می‌بست. گفتیم که ارتفاع دیواره به روزگار آبادانی حداقل ۲/۲۰ متر بوده و این مطلبی است که ما در ادامه به آن خواهیم پرداخت. در سمت راست رود به نظر می‌رسد که تنها اولین بخش "دختر بُر" ممکن است که درون (جلوی) دیواره سنگچین "راه شاهی" قرار گرفته باشد.

اکنون بهتر است توجه خود را به سمت چپ رود معطوف کنیم. اشاره شد که در این سمت ۱۸ بخش در کوه کنده شده و آنچنان که از ظواهر امر پیداست ساختمان تمامی این بخش‌ها پایان یافته است. در این سمت نیز بخش‌های بزرگی از دیواره سنگچین "راه شاهی" باقی مانده است. در یک قسمت، بخشی از دیواره سنگچین بر بلندی کوه ایجاد شده است. بررسی‌های باستان‌شناختی نشان داده که دیواره سنگچین در همه جای دره در سطح زمین‌های هموار ایجاد می‌شد و اینجا تنها قسمتی است که از این قاعده پیروی نشده است (تصویر ۱۸). اما همین بخش متضمن نکات بسیار مهمی است. به دلیل ساخته شدن در شیب کوه، این بخش از آسیب‌های انسانی که مهمترین عامل در تخریب کل دیواره بوده در امان مانده و بنابراین ارتفاع قابل ملاحظه‌ای از دیواره حفظ شده است. اندازه‌گیری‌های ما نشان داده که عرض قاعده دیواره ۲/۲۰ متر، عرض بالاترین بخش موجود ۱/۴۰ متر و بیشترین ارتفاع باقی مانده ۲/۲۰ متر است (تصویر ۱۹). البته این ارتفاع اصلی دیواره نبوده و احتمالاً ارتفاع دیواره تا ۲/۵۰ متر نیز می‌رسیده زیرا در هر حال بخشی از دیواره در این قسمت بر اثر گذشت زمان آسیب‌دیده و تخریب شده است. دومین نکته این که چرا در این قسمت دیواره بر بالای شیب کوه ایجاد شده،

جایی که در حدود ۶۰ متر از سطح دره ارتفاع دارد. به نظر ما همچون آن سوی رود، این امر نیز وابسته به مجراهای "دختر بُر" بود زیرا درست در این قسمت سه مجرای موازی در پای کوه کنده شده و به دلیل شیب و موقعیت کوه امکان نداشت که دیواره بلافاصله در پشت آنها ساخته شود. به همین دلیل معماران تصمیم گرفته‌اند تا برای بقای هرچه بیشتر دیواره، مسیر آن را تغییر داده و به جای این که آن را در شیب تند کوه بسازند در موقعیتی بهتر و در بالای کوه ایجاد کنند. به این ترتیب کاملاً آشکار است که نقشه‌ای از پیش طراحی شده وجود داشته که بر اساس آن می‌باید مجراهای "دختر بُر" درون محدوده دیواره سنگچین "راه شاهی" قرار می‌گرفت مگر اینکه کار ساخت آنها به هر دلیل ناتمام باقی می‌ماند، اتفاقی که در مورد مجراهای سمت راست رود به وقوع پیوست.

حال با توجه به این نکات بهتر است به یک جمع‌بندی برسیم. مجراهای "دختر بُر" آن گونه که استروناخ تصور می‌کرده معبر نیست. این درست است که او تنها درباره اولین بخش سمت راست رود نظر داده اما باید در نظر گرفت که نمی‌توان با یک بخش و آن هم تصادفاً بزرگترین و سالم‌ترین بخش درباره کارکرد نظر داد. اینها بخش‌های مجزایی از یک معبر نیستند زیرا ۱- آن زمین به اندازه کافی در میان کوه و رود وجود داشت تا راهی سنگ فرش روی زمین ساخته شود؛ ۲- از منظری کلی، میانگین عرض این مجراها برای عبور و مرور کاروان‌ها مناسب نیست. گفته شد که میانگین عرض مجراهای سمت راست رود ۱/۵ متر و سمت چپ رود ۸۰ سانتیمتر است. البته در این مورد اولین بخش سمت راست رود استثناء است؛ ۳- ناتمام ماندن این طرح باعث شده تا فرضیه معبر به کلی زیر سوال برود زیرا اگر ساخت این بخش‌های بریده شده در کوه منوط به نبود زمین کافی بوده، پس ضرورتاً با ناتمام ماندن این بخش‌ها عملاً برای گذر از تنگه و رفتن به پاسارگاد، پایتخت کورش بزرگ معبری وجود نخواهد داشت؛ ۴- وجود دو رشته مجرای کنده شده در کوه در دو سوی رود که این یکی به هیچ روی با فرضیه معبر بودن این مجراها جور در نمی‌آید. با دلایل ذکر شده فکر می‌کنیم که مجراهای "دختر بُر" برای انتقال آب بوده و در عمل کاملاً غیر ممکن است از آنها برای معبر استفاده شود. با این حال مسلم است که احتمالاً تنها مجراهای سمت چپ رود مورد بهره‌برداری قرار گرفته و مجراهای سمت راست رود ناتمام رها شده و از آنها هرگز استفاده‌ای نشده است. اما اولین بخش سمت راست رود تا حد زیادی تفاوت دارد. زیرا عرض متوسط آن ۱/۸ متر است که برای عبور کاروان‌ها مناسب است و این نکته‌ای است که بر آن تأکید شده (دیولافوا ۳۹۸: ۱۳۶۹ و استروناخ ۲۲۹: ۱۳۷۰ و تصویر ۱۴۳ الف). دیگر این که این بخش واقعاً در جایی کنده شده که رود با جریان شتابان خود درست از پای صخره عمودی کوه می‌گذرد (تصویر ۷). سرانجام این که این تنها بخشی است که عملیات ساختمانی آن به اتمام رسیده و توجه داشته باشید که

صحبت بر سر یک مجرای ۲۵۰ متری است. با توجه به شواهد بالا ممکن است که این بخش در همان دوره تغییر کاربری داده و از آن به عنوان معبر استفاده شده باشد. شواهد باستان‌شناختی و مدارک تاریخی نشان می‌دهد که این بخش مدام در حال عریض‌تر شدن بود. مثلاً باید به این نکته اشاره کرد که آثاری از کنده‌کاری در جای‌جای مجرا مبین تلاش بی‌وقفه‌ای برای گشادتر کردن این بخش است. این تلاش‌ها می‌توانسته در هر زمانی روی داده باشد حتی دوره هخامنشی. موضوع عریض‌تر کردن این بخش در دوره صفویه نیز مطرح بود و -تاورنیه که در زمان شاه صفی تا شاه سلیمان صفوی ۹ بار از ایران دیدن کرد- از این راه گذشته و درباره آن چنین می‌گوید: «این راه [تنگ بلاغی] که دو روز از راه معمولی دورتر است، سابقاً بکلی مجهول بود زیرا در یک نقطه آن رودخانه بکوه صاف و پرتگاه برخورد کرده راه را مسدود می‌کند. اما امامقلی خان برای آسایش تجار با مخارج گزاف و زحمت بسیار کوه را تراشیده و راهی ایجاد کرد که پانزده یا بیست پا از کف رودخانه ارتفاع دارد و عرضش هم برای عبور یک شتر با بار کفایت می‌کند و از طرف رودخانه هم دیواری به ارتفاع سه چهار پا ساخته‌اند که چارپایان باردار سهواً بمیان آب پرت نشود. طول این راه نیم لیو امتداد دارد...» (تاورنیه، کتاب پنجم، فصل بیستم، ص ۶۵۴). واضح است که امامقلی خان راه را تراشیده بلکه سعی در تعریض آن داشته که آثار آن امروزه برجای مانده است. این بخش حتی در دوران معاصر و به‌خواست خوانین ضرغامی منطقه نیز در حال تعریض بوده که آثار تلاش آنها نیز به‌صورت مته‌کاری‌های جدید و عمیق برجای مانده است.

با فرضیه کانال و اشکالاتی که بر آن وارد است پیش‌تر آشنا شدیم. گذشته از شواهد باستان‌شناختی، از منظر مباحث نظری نیز فرضیه بوشارلا قابل دفاع نیست زیرا در تنگ بلاغی زمین به آن اندازه وجود ندارد که ارزش چنین سرمایه‌گذاری هنگفتی را داشته باشد (تصویر ۲۰). بر اساس محاسبات ماه مساحت زمین‌های قابل کشت دره در حال حاضر ۱۳ کیلومتر مربع است. آیا این مقدار زمین -البته اگر در دوره هخامنشی هم به‌همین مقدار بوده باشد- قابلیت توجه چنین طرح بزرگی را داشت؟ تذکر این نکته اهمیت دارد که یکی از وسیع‌ترین دشت‌های کاملاً حاصلخیز این ناحیه یعنی دشت سعادت‌آباد یا بخش کمین، فقط چند کیلومتر با تنگ بلاغی فاصله دارد و در حقیقت رود پلوار پس از خروج از تنگ بلاغی وارد دشت سعادت‌آباد می‌شود. آیا اگر غرض از ساخت این مجراها انتقال آب برای زمین‌های کشاورزی بوده، منطقی‌تر نبود تا چنین سرمایه‌هنگفتی برای تأسیس یک شبکه آبرسانی در آنجا به مصرف می‌رسید^۳. حال بهتر است به‌موضوع دیگری اشاره کنیم. همه بر این نکته واقف‌اند که اصلی‌ترین مزیت جوی آبرسانی کوتاه بودن و مستقیم بودن آن است. این نکته در مورد بقایای

کانال آبرسانی پیشنهادی بوشارلا صادق نیست زیرا دیواره‌های "راه شاهی" و حتی برخی از مجراهای "دختر بر" با پیچ و تاب بسیار درون دره ایجاد شده است. واقعاً اگر اینها بقایای کانال‌های انتقال آب بود آیا ضروری نبود تا دست‌کم در جاهایی که امکان داشت به خط مستقیم کشیده شود.^۴ اما می‌بینیم که این‌گونه نیست و دیواره‌ها به عمد در پای کوه یعنی درست جایی که زمین‌های هموار به شیب تند صخره‌ها می‌رسد ایجاد شده‌اند (تصویر ۲۰). اما بالاخره اینها یعنی چه و سرانجام کار کرد این دو پدیده چیست؟ برای پاسخ، باید به آیینی ویژه در ایران باستان توجه کرد: نخچیر. پیشنهاد ما این است که شهریاران دوره هخامنشی در تنگ بلاغی به نخچیر می‌پرداختند و این آثار نمایانگر پردیس شاهی است و اینک دلایل ما.

پردیس شاهی

بار دیگر به نقشه تنگ بلاغی نگاه کنیم. در هر سمت رود پلوار آثاری از دیواره سنگچین "راه شاهی" دیده می‌شود. این دیواره از سمت ورودی دره آغاز شده و تا پوزه سرخ امتداد یافته و در این نقطه تغییر مسیر داده و ادامه‌اش در آن سوی رود، از مقابل کارگاه سد شروع شده و با پیچ و تاب فراوان دوباره به سمت ورودی دره یعنی پاسارگاد بازگشته است. چنین به نظر می‌رسد که در حدود نیمی از طول دره با یک رشته دیواره محدود شده است. همان‌گونه که پیش‌تر گفتیم و شواهد آن را نیز آوردیم ارتفاع اصلی دیواره تا حدود ۲/۵۰ متر بوده است. ما پیشنهاد می‌کنیم که دیواره سنگچین موسوم به راه شاهی در واقع دیوار پردیس بوده که محدوده باغ‌های شاهی را در تنگ بلاغی از بقیه قسمت‌های دره جدا می‌کرد. از قرار، واژه فارسی باستان پریدایده به معنی پیراموندار و محصور بوده است (ماری کخ ۳۱۱: ۱۳۷۶). می‌دانیم که در دوره هخامنشی پردیس‌ها مملو از گیاهان خوشبو و انواع درختان میوه بود (بریان ۴۴۷: ۱۳۷۸). همچنین در این پردیس‌ها انواع چرندگان و پرندگان وحشی نگهداری می‌شد (ماری کخ ۳۱۴: ۱۳۷۶). برای نگهداری از این همه گیاه و یا حیوان لازم بود تا دیواره‌ای بلند بسازند تا حیوانات وحشی درون باغ از محدوده پردیس خارج نشوند و یا اینکه گیاهان زیبای پرورش یافته درون باغ لگدمال وحوش بیرون پردیس نشود.

با دیدن دیواره پردیس تنگ بلاغی، انسان بی‌درنگ به یاد پردیس مربع شکلی می‌افتد که در دیواره‌های طاق بستان حجاری شده و خسرو پرویز را در حال نخچیر نشان می‌دهد (گیرشمن ۱۹۹: ۱۳۵۰-۱۹۳). بر بدنه‌های چپ و راست غار بزرگ طاق بستان، نخچیرگاه شاهی به‌صورت نقش برجسته به تصویر درآمده است. بر بدنه سمت چپ، شاه در حال نخچیر گرازها (Horiuchi 1969: Pl. XXXII) و بر بدنه سمت راست در حال نخچیر گوزن‌ها است (Fukai) و بر بدنه سمت راست در حال نخچیر گوزن‌ها است (Ibidem: Pl. LXXXI). پردیسی که در طاق بستان حجاری شده در واقع مکانی واقعی بوده که در مقابل طاق بستان قرار داشته و





دیوارهای بلند خشتی از چهار سو آن را در برگرفته بوده‌اند و اشمیت در ضمن بررسی‌های هوایی خود تصویری نیز از آن تهیه کرده است (اشمیت: ۱۳۷۶: تصویر ۹۶). در این باره همچنین توصیف دلاواله از نخچیرگاه شاه عباس مفید است: «شاه این محل را برای شکار معین کرده تا از تمام دره‌ها و کوه‌های اطراف جانوران وحشی را به آنجا برانند و از نواحی مختلف مازندران چندین هزار مرد را مأمور این کار کرده است... برای اینکه حیوانات نتوانند از دشت شکارگاه فراتر روند به دستور او از کوهی به کوه دیگر در میان دره با شاخه‌های درختان پرچین بلندی که دست یک مرد سوار نیز به بالای آن نمی‌رسد ساخته‌اند...» (دلاواله: ۲۷۷: ۱۳۴۸).

باغ و پردیس بی آب معنایی ندارد. هستی پردیس‌ها به آب وابسته بود. این پردیس‌ها را بیشتر در کنار رودها می‌ساختند و آب را در شاخه‌های متعددی در آن به جریان می‌انداختند (ماری‌کخ ۳۱۲: ۱۳۷۶). باری در پردیس پیشنهادی ما نیز آب‌نمایی که در دل سنگ کنده شده بود و ما آنها را تحت عنوان مجراهای «دختر بُر» شناختیم، وجود داشت تا آب، درونشان به گردش درآید و محیط پردیس را خرم و تازه گرداند. حال با این تفسیر می‌توان دریافت که چرا مجراهای ناتمام «دختر بُر» سمت راست رود را بیرون دیوار پردیس انداخته و مجراهای تمام شده «دختر بُر» سمت چپ رود را درون محدوده پردیس جای داده‌اند.

اما این تنها بخشی از بازسازی‌های ماست و مایلیم برای تقویت تفسیر خود به محوطه TB.34 و دیواره‌های سنگچین TB.24 و TB.41 دو سوی آن اشاره کنیم. محوطه TB.34 محوطه‌ای ویژه است. ویژگی این محوطه منحصرأ به دلیل موقعیت خاص آن است. پیش‌تر در توصیف این محوطه گفتیم که این محوطه در پای تنگه تیرانداز بر کرانه شرقی رود پلوار قرار گرفته است. تنگه تیرانداز باریک‌ترین محل دره است و جای شگفتی بسیار است که بزرگترین استقرار دوره هخامنشی دره در اینجا شکل گرفته است: اولاً اینجا برای برقراری استقرار، موضعی بسیار خطرناک است. زیرا محوطه از یک سمت به کوه تکیه داده و از سوی دیگر تا کنار رود کشیده شده است. توجه به این نکته مهم است که طغیان‌های گاه و بی‌گاه رود پلوار می‌توانست هر استقراری را که در کنارش ایجاد شده بود از بن برکنند. در واقع بررسی‌های باستان‌شناختی در دره نیز نشان داده که هیچ استقراری مگر محوطه TB.34 در کنار رود ایجاد نشده است. صرف نظر از این نکته باید توجه نمود که این استقرار در جایی شکل گرفته که در اطراف آن زمین‌های کشاورزی قابل ملاحظه‌ای وجود ندارد (تصویر ۲۱). نکاتی چند نشان می‌دهد که این محوطه به احتمال بسیار زیاد محوطه شاهانه بوده زیرا می‌توانست با استفاده از امکانات دولتی در مقابل خشم طبیعت و طغیان‌های رود بایستد با سرمایه‌های شاهانه و در نبود زمین‌های کشاورزی معاش ساکنان آن‌را که به احتمال همگی کارمندان دولتی بوده را برآورد. این نکته

شاید با انبوه خمره شکسته‌هایی تأیید شود که بر سطح محوطه پراکنده شده است (تصویر ۴: ۱). برای تقویت این نظریه که این محوطه از سوی دستگاه دولتی حمایت می‌شد باید به دو موضوع دیگر توجه کرد: اول اینکه این محوطه تنها در دوره هخامنشی آباد بوده و پس از فروپاشی دودمان هخامنشیان متروک شده است و این یعنی اینجا از نظر مردمان عادی روزگاران بعد برای استقرار مناسب تشخیص داده نشده بود.

موضوع دیگر وجود دو دیواره سنگچین TB.24 و TB.41 است که در دو سوی محوطه TB.34 ساخته شده و با این کار این محوطه حتی در درون پردیس شاهی نیز محدود و بلکه محصور شده بود: از شمال و جنوب با دو دیواره سنگچین، از شرق با صخره‌های عمودی کوه کوچک و از سمت غرب با رود پلوار. استادی از دوره هخامنشی در دست است که نشان می‌دهد درون پردیس‌ها همواره کاخ و یا کاخ‌هایی برای اقامت شاه و همراهانش ساخته می‌شد. مثلاً پلوتارک بیان می‌کند زمانی که آلسیبیاد به تیسافرن در سارد پناه برد مورد مرحمت او قرار گرفت طوری که از همه‌گونه آسایشی بهرمنش کرد و یکی از بهترین پردیس‌های با شکوه خود را که دارای درختان و چمن‌زارهای خرم بود و کاخ مجلل درونش را به نام او نامید و همه مردم از آن پس آن پردیس و کاخش را به نام او می‌شناختند (پلوتارک: زندگانی آلسیبیاد). شاهد باستان‌شناختی این موضوع پردیس پاسارگاد است که پیرامون کاخ اختصاصی بر قرار شده بود (استروناخ: ۱۶۱: ۱۳۷۹-۱۵۵). بر پایه همین اسناد و ویژگی‌هایی که برای محوطه TB.34 بر شمرده‌ایم، پیشنهاد می‌کنیم که این محوطه در واقع کاخ پردیس بوده است.

نخچیر در فرهنگ دوره هخامنشی ایران

فلسفه نخچیر از زبان کورش چنین بود: «شکار بهترین تمرین جنگی و مفیدترین روش در تکامل فن سواری و تیراندازی است. زیرا شکارچی مجبور است در زمین‌های مختلف به دنبال هدف خود بتازد، به هوای دسترسی به شکار که به هر سو دوان است ورزیده و آزموده و تربیت می‌شود؛ و نه تنها در فن تیراندازی و سواری ماهر می‌شود، بلکه در کار و مجاهدت، تحمل سرما و گرما، بردباری در مقابل انواع سختی‌ها و مرارت‌ها، گرسنگی و عطش، پرتاقت می‌شود و نیک‌ترین می‌یابد» (گزنفون، کورش‌نامه، کتاب هشتم، فصل اول: ۲۳۳). نخچیرگاه صحنه نمایش دلاوری شاه بود و از همین روی از صفاتی که کورش را در دوران جوانی از دیگران متمایز می‌کرد علاوه بر استعدادهای درخشان او در نبرد، یکی هم اشتیاق فراوان او به نخچیر بود (گزنفون، کورش‌نامه، کتاب اول، فصل چهارم: ۱۸).

همه ما با نقش مهر داریوش بزرگ آشنا هستیم. او مهر خود را با صحنه‌ای از نخچیر شیران آراسته بود (تصویر ۲۲) و در آن، در حالی که بر ازابه‌ای سوار است که با دو اسب کشیده می‌شود شیری را با تیر

خود از پای درآورده و به شیر بزرگتری که در مقابل او قد برافراشته تیره‌هایی زده و در حال رها کردن تیر دیگری به سوی اوست. این صحنه، نمایانگر رویدادی واقعی است زیرا همین ویژگی‌ها را داریوش بزرگ بر کتیبه‌ای در آرامگاه خویش (DNb) بیان می‌کند «... آرموده هستم، هم با دست‌ها، هم با پای‌ها. به‌عنوان سوار، سوار خوبی هستم. به‌عنوان کمان‌ور، کمان‌وری خوب هستم، چه پیاده چه سوار. به‌عنوان نیزه‌ور، نیزه‌ور خوبی هستم، چه پیاده چه سوار.» (کنت ۴۵۶: ۱۳۷۹). به واقع همه شاهان هخامنشی دارای چنین خصلتی بودند. روایت شده که روزی شیری در نخچیرگاه به اردشیر یکم حمله کرد. اما قبل از اینکه شاه فرصت رویارویی با آن را داشته باشد، شیر با زوبین مگابیز از پای درآمد. شاه از این اقدام بی‌اندازه به خشم آمد به‌گونه‌ای که دستور داد مگابیز را گردن زنند (کتزیاس: کتاب ۴۰). مگابیز با حرکت نسنجیده خویش خصلت شکارگری شاه را زیر سوال برده و به این ترتیب شایستگی او را در مقام شاهنشاه انکار کرده بود (بریان ۵۰۰: ۱۳۷۸).

نخچیرگاه و بخش‌های آن

تا اینجا ما تنها درباره بخش محصور از تنگ بلاغی گفتگو کردیم و بر اساس شواهدی پیشنهاد کردیم که احتمالاً پردیس شاهی بوده است. اگر تا اینجا با ما موافقت کنید باید اضافه کنیم که پردیس فقط بخشی از نخچیرگاه بوده است. این نکته از روایت زیر پیداست: چون کورش در فن سواری ماهر شد در پردیس پدر بزرگ خویش به شکار جانوران پرداخت و تا آنجا به این کار ادامه داد تا اینکه شکار کمیاب شد. بنابراین او با اصرار از پدر بزرگ خویش اجازه گرفت تا برای نخچیر به صحرا شود. پس از نخچیر، کورش جریان شکار را برای دوستان جوانش چنین توصیف کرد «بچه‌ها، چقدر ما ساده و ابله بودیم که در پردیس (πdarasivw) حیوانات را شکار می‌کردیم، شکاری را که آن وقت می‌کردیم مثل این بود که حیوانات را ببندند و ما آنها را هدف تیر قرار دهیم، آنها در محیط بسیار کوچکی محبوس و اسیر و زبون بودند، یکی می‌لنگید، دیگری مجروح و ناقص بود، اما حیواناتی که در کوهستان‌ها و دشت‌ها [قُرق] پراکنده‌اند چه قدر زیبا و قوی و سرسخت هستند. گوزن‌ها مثل این است که پر دارند و می‌خواهند به آسمان پرواز کنند. گرازها قوی هیکل‌اند و با شدت بسیار حمله می‌کنند، اما چون هیکلی عظیم دارند به سهولت آماج تیر قرار می‌گیرند. بچه‌ها، حتی نعش این حیوانات از آنها که در باغ ما وجود دارد زیباتر و برازنده‌تر است.» (گزنفون، کورش‌نامه، کتاب اول، فصل چهارم: ۱۱).

از این روایت آشکار می‌شود که مراسم نخچیر می‌توانسته در دو محیط کاملاً متمایز اجرا شود: یکی در پردیس و دیگری در جایی که در فرهنگ ایرانی قُرق نامیده می‌شود. در تعریف، قُرق جایی است که تنها افرادی خاص اجازه ورود به آن را دارند (انوری ۵۵۲۲: ۱۳۸۲).

اجرای مراسم شکار در دو محیط متفاوت به‌صورت قاعده‌ای شناخته شده درآمده بود و تا مدت‌ها دوام آورد. الثاریوس شرح شکاری که شاه صفی ترتیب داده بود را بیان می‌کند که چگونه آنها با بازان و یوزان و سگ‌های شکاری در این نخچیر شرکت کردند و پس از آنکه در شکارگاه وسیع بدون حصار [قُرق]، شکاری نیافتند آنها را به باغ وحش بزرگی که هزار جریب می‌نامیدند [پردیس]، رهنمون شدند. این باغ وحش با دیوارهای بلند به سه بخش تقسیم شده بود و در هر بخش جانورانی برای شکار نگهداری می‌شد (الثاریوس ۲۱۳: ۱۳۶۳ و هنرفر ۱۳۵۴).

در تنگ بلاغی بنا به شرایط زیست محیطی، بخش قُرق در کنار پردیس شاهی قرار داشت و در واقع مابقی مساحت دره، قُرق نخچیرگاه را تشکیل می‌داد. بازشناسی بخش قُرق در تنگ بلاغی وابسته به شواهدی است که از بررسی‌های باستان‌شناختی دره فراهم شده است. در این خصوص باید پیش از همه به محوطه TB.85 توجه کنیم. پیشتر شواهدی از پایه و شالی‌های سنگی از دوره هخامنشی معرفی شد. به نظر ما اینها متعلق به اقامتگاه شاهانه‌ای بوده که در بخش قُرق ساخته شده بود. مایلیم درباره نقش چنین اقامتگاهی بیشتر بحث کنیم. از سطح محوطه TB.85 قطعات فراوانی از اجزای سنگی یک اقامتگاه به‌دست آمده که همگی از کان‌های کوه سیوند تهیه شده است. اما هیچ‌کدام از قطعات یافت شده از نظر کیفیت و ظرافت کار به پای اجزای سنگی کاخ‌های پاسارگاد نمی‌رسد (گفتگوی شخصی با ژان کلود بساک). در بررسی سطحی علاوه بر پایه و شالی ستون قطعات فراوان دیگری از جرزه‌ها و درگاهی‌های سنگی نیز یافت شد. اما حتی یک قطعه قلمه‌ستون و یا سرستون به‌دست نیامد. به نظر می‌رسد که قلمه و سرستون‌ها از چوب ساخته شده باشد.

چنین شیوه‌ای در معماری دوره هخامنشی معمول بوده است. برای نمونه تمامی قلمه و سرستون‌های خزانه تخت‌جمشید از چوب بوده که روی‌شان را با گچ رنگین اندود می‌کردند (اشمیت ۱۵۷: ۱۳۴۲). همچنین تمامی تالارهای برزن جنوبی فاقد قلمه و سرستون سنگی بوده و به جای آن همانند خزانه تخت‌جمشید از چوب استفاده می‌شده است (تجویدی ۱۰۶: ۱۳۵۵). به نظر می‌رسد نکته ظریفی در اینجا نهفته که اشاره به آن ضروری است. کاوش‌های مراکز عمده شاهنشاهی هخامنشی نشان داده که همه اجزای ستون‌های کاخ‌های اصلی که در واقع بخش بیرونی، رسمی و اداری دربار را تشکیل می‌دهد سنگی بوده و حال آنکه بناهای کمتر رسمی مثل خزانه و یا کاخ‌های برزن جنوبی که بخش اندرونی دربار را تشکیل می‌دهد دارای قلمه و سرستون‌های چوبی بوده است. اگر این فرضیه درست باشد نشان می‌دهد که آن اقامتگاه شاهانه که در محوطه TB.85 شناسایی شده در واقع کوشکی بوده که از اهمیت بالایی برخوردار نبوده است. علت هم روشن است زیرا اگر اینجا آن کارکردی را که ما پیشنهاد می‌کنیم دارا بوده است پس شاه، دربار و





احتمالاً حرم‌اش فقط در زمان شکار در اینجا حضور می‌یافتند. این برداشت با توصیفی که دلاواله از چنین بنایی در شکارگاه شاه عباس می‌کند مطابق است (تصویر ۲۴). او می‌گوید جهت اقامت زنان حرم برای تماشا و نیز شرکت در شکار جایگاه ساده‌ای ساخته شده بود که از تمامی وسایل راحتی برخوردار بود (دلاواله ۲۷۹: ۱۳۴۸-۲۷۸).

تنگ بلاغی با داشتن اقلیم جنگلی، منطقه‌ای مناسب برای زیست انواع جانوران وحشی بود. اهالی منطقه حکایت‌هایی باور نکردنی از وفور شکار در تنگ بلاغی در روزگاری نه چندان دور می‌کنند. امروزه منزل بیشتر ساکنان منطقه با سر جانوران شکار شده در تنگ بلاغی تزیین شده است (تصویر ۲۳). شکل دره سبب شده که بخش قرق، منطقه‌ای کاملاً مناسب باشد زیرا از همه سو با کوه‌ها احاطه شده بود. تنها از یک معبر طبیعی می‌توان وارد بخش قرق شد که در جنوب دره قرار دارد و آن معبر در جایی است که رود از دره خارج می‌شود. اما برای حفاظت از نخچیرگاه شاهی این معبر به شدت زیر نظر بود. در اینجا و برای کنترل تمامی آمد و شده‌ها، دژی ایجاد شده بود که اکنون بقایای آن به صورت تپه‌ای باقی مانده و در محل به تپه رحمت‌آباد معروف است. این تپه در بررسی سامنر به شماره ۲۸۸۶ به ثبت رسیده (Sumner n.d.) و سفال‌های سطحی آن علاوه بر دوره باکون عمدتاً از دوره هخامنشی است. با وجود چنین دژی، ورود به دره برای مردم و بخصوص گروه‌های کوچرو که تعدادشان در این دوره بسیار زیاد بود غیر ممکن می‌شد. احتمالاً کل دره در تمام سال محافظت می‌شد.

جمع بندی

با این تفاسیر تنگ بلاغی نخچیرگاهی کامل بود و به دلیل شرایط طبیعی موجود هر دو بخش پردیس و قرق را در کنار هم داشت. پردیس نخچیرگاه شامل بخش باریک‌تر دره بود و تقریباً نیمی از مساحت دره را در اشغال خود داشت. پردیس با دیوارهای به ارتفاع ۲/۵۰ متر احاطه شده و پیش بینی شده بود تا درون آن آبنماهای دل‌انگیزی ساخته شود. با وجود این که آبنماهای سمت راست رود

پی‌نوشت

- ۱- در اینجا مجال آن نیست تا طول و عرض جغرافیایی هر بخش و سایر مختصات آنها مطرح شود. ما امیدواریم که این اطلاعات را برای همه بخش‌های "راه شاهی" و "دختر بر" در گزارش نهایی بررسی‌های باستان‌شناختی تنگ بلاغی منتشر کنیم.
- ۲- در تابستان ۱۳۸۳ که بررسی دره انجام گرفت دیواره TB.24 سالم بود اما زمانی که دیواره برای انجام کاوش‌های نجات بخشی به تنگ بلاغی برگشتیم دریافتیم که بخشی از این دیواره بر اثر توسعه زمین‌های کشاورزی نابود شده است.

هرگز به پایان نرسید اما ساختمان دیواره پردیس ادامه یافت. در سمت چپ رود آبنماها باریک‌تر در نظر گرفته شد و احتمالاً به همین دلیل ساخت‌شان به پایان رسید. این آبنماهای بریده‌شده در صخره‌های کوه کوچک با یک رشته جوی رُسی به هم متصل می‌شد و آب درونشان به جریان می‌افتاد. ایجاد آبنماها در دل سنگ اگرچه الزامی نبود و به سادگی می‌شد از جوی‌های معمولی برای این کار سود جست اما تجمل دربار ایجادشان را ایجاب می‌کرد. در میان پردیس و در تنگ تیرانداز احتمالاً کاخی برپا شده بود تا نشیمن‌گاه شاه و همراهانش باشد و این نشیمن‌گاه با دو دیواره در شمال و جنوبش محدود شده بود.

در واقع نام این تنگه یعنی تیرانداز به تمامی با برداشتی که ما از اینجا داریم همخوانی داد. آیا این نام بیانگر محلی است که روزی در آنجا برای شکار تیر افکنده می‌شد. اگر چنین باشد، حافظه تاریخی مردمان این خطه، این نام را از دوره هخامنشی تا به روزگار ما رسانده است. پس از گذر از پردیس شاهی، بخش قرق نخچیرگاه شروع می‌شد که از همه سو با کوه‌های بلند احاطه شده و مملو از انواع وحوش بود. در میان بخش قرق، کوشک کوچکی برپا بود تا شکارگران خسته در آن بیاسایند. تنها راه ورود به بخش قرق جایی بود که رود پلوار از دره خارج می‌شد و اینجا توسط دژی به شدت زیر نظر بود. با وجود چنین دژی امکان ورود برای اشخاص عادی مقدور نبود.

سپاسگزاری

از استادان گرامی آقایان: شادروان دکتر علیرضا شاپور شهبازی، میرعبیدین کابلی، دکتر علی موسوی، مهرداد ملکزاده و دکتر پی‌یر فرانچسکو کلیری برای خواندن متن مقاله و پیشنهادهای سازنده‌شان صمیمانه سپاسگزارم. البته واضح است مسؤلیت هرگونه اشتباهی بر عهده نگارنده خواهد بود. نظرات آقای دکتر رمی بوشارلا انتقادهایی را در ذهنم برانگیخت. در واقع نقد آن نظرات در پرورده شدن فرضیه نخچیرگاه نقش بنیادین ایفاء نمود. هرچند که نظر خود را سخن آخر نمی‌دانم اما صمیمانه علاقمندم این نوشتار را به او تقدیم کنم.

۳- باید اشاره شود که ناکنون هیچ مدرکی که حاکی از ارتباط مجراهای "دختر بر" با دشت سعادت‌آباد باشد به دست نیامده و نباید اینها را بخشی از شبکه آبرسانی به دشت سعادت‌آباد تعبیر کرد.

۴- به نظر می‌رسد که فرضیه کانال بودن دیواره موسوم به راه شاهی از الگوهای باستانی آبرسانی در اروپا نشأت گرفته باشد. رومی‌ها با ساخت چنین دیوارهایی و ایجاد کانال بر بالای آن، آب را به نقاط دور دست می‌رساندند. این سازه‌ها به لاتین آکه‌دوک (آب‌بر) نامیده می‌شد (یاداوری از دکتر علی موسوی).

کتابنامه

اشمیت، ف. اریک
۱۳۴۲ تخت جمشید ۱، بناها، نقش‌ها، نبشته‌ها، ترجمه عبدالله فریاری، تهران: انتشارات فرانکلین و امیرکبیر، چاپ اول.

الف) فارسی

استروناخ، دیوید
۱۳۷۹ پاسارگاد، ترجمه حمید خطیب‌شهبیدی، تهران: انتشارات سازمان میراث فرهنگی کشور، پژوهشکده باستان‌شناسی، چاپ اول.

اشمیت، ف. اریک

۱۳۷۶ پرواز بر فراز شهرهای باستانی ایران، ترجمه آرمان شیشه‌گر، تهران: انتشارات سازمان میراث فرهنگی کشور (پژوهشگاه).

التاریوس، آدام

۱۳۶۳ سفرنامه مسکو و ایران موسوم به سفرنامه التاریوس، ترجمه احمد بهپور، تهران: انتشارات سازمان انتشاراتی و فرهنگی ابتکار، چاپ اول.

انوری، حسن

۱۳۸۲ فرهنگ بزرگ سخن، جلد ششم حروف غ، ف، ق، ک و گ، تهران: انتشارات سخن.

بریان، بی‌یر

۱۳۷۸ تاریخ امپراطوری هخامنشیان، ترجمه مهدی سمسار، تهران: نشر زریاب، چاپ دوم. بوشارلا، رمی

۱۳۸۳ فعالیت هیئت مشترک ایران فرانسه در تخت‌جمشید، گزارش کارهای انجام شده در سال ۲۰۰۴ / ۱۳۸۳، در چارچوب بنیاد پژوهشی پارسه پاسارگاد، (گزارش منتشر نشده).

پلوتارک

۱۳۴۳ حیات مردان نامی، ترجمه رضا مشایخی، تهران: انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

تاورنیه، ژان باتیست

سفرنامه تاورنیه، ترجمه ابو تراب نوری، با تجدید نظر کلی و تصحیح دکتر حمید شیروانی، تهران: انتشارات کتابخانه سنائی و کتابفروشی تأیید اصفهان.

تجویدی، اکبر

۱۳۵۵ دانستی‌های نوین درباره هنر و باستان‌شناسی عصر هخامنشی، تهران: انتشارات اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر، چاپ اول.

دارک، کن. آر.

۱۳۷۹ مبانی نظری باستان‌شناسی، ترجمه کامیار عبدی، تهران: انتشارات مرکز نشر دانشگاهی، چاپ اول.

دلاواله، پیتر

۱۳۴۸ سفرنامه (قسمت مربوط به ایران)، ترجمه شعاع الدین شفاء، تهران: انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

دیولافوا، ژان

۱۳۶۹ ایران، کلد و شوش، ترجمه علی‌محمد فره‌وشی، با تجدید نظر کامل و ترجمه افتادگی‌ها و فهرست‌ها به‌کوشش بهرام فره‌وشی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چاپ چهارم.

ب) غیر فارسی

شاپور شهبازی، علیرضا
۱۳۸۴ راهنمای مسند تخت‌جمشید، انتشارات بنیاد پژوهشی پارسه پاسارگاد.

عسگری چاوردی، علیرضا

۱۳۸۳ «کاوش در تخت‌جمشید: گزارش باستان‌شناختی بخشی از عملیات لایروبی آبراهه‌های صفا تخت‌جمشید»، در پارسه (کارنامه بنیاد پژوهشی پارسه پاسارگاد)، سال اول، شماره اول، انتشارات بنیاد پژوهشی پارسه پاسارگاد، صص ۳۱-۴۴.

عطائی، محمدتقی

۱۳۸۳ معرفی سفال هخامنشی حوزه فارس: بررسی روشمند طبقه بندی شده با روی تخت‌جمشید، پایان نامه کارشناسی ارشد رشته باستان‌شناسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، منتشر نشده.

۱۳۸۴ «گزارش مقدماتی بررسی‌های باستان‌شناختی در تنگ بلاغی، فارس»، چکیده مقالات همایش باستان‌شناختی در دره بلاغی فارس، تهران: انتشارات پژوهشکده باستان‌شناسی.

«گزارش مقدماتی بررسی‌های باستان‌شناختی در تنگ بلاغی، فارس»، زیر چاپ در مجموعه مقالات همایش باستان‌شناسی نجات بخشی دره بلاغی.

کتزیاس

۱۳۸۰ خلاصه تاریخ کتزیاس از کورش تا اردشیر (معروف به خلاصه فوتیوس)، ترجمه و تحشیه کامیاب خلیلی، تهران: انتشارات سازمان فرهنگی سیاحتی کوثر.

کنت، رولاند، جی.

۱۳۷۹ فارسی باستان، دستور زبان، متون، واژه‌نامه، ترجمه و تحقیق سعید عربان، تهران: انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی، حوزه هنری.

گزنفون

۱۳۸۰ کورش‌نامه، ترجمه رضا مشایخی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم. گبرشمن، رمان

۱۳۵۰ هنر ایران در دوران پارسی و ساسانی، ترجمه بهرام فره‌وشی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

ماری کچ، هاید

۱۳۷۶ از زبان داریوش، ترجمه پرویز رجبی، تهران: نشر کارنگ.

هرتسفلد، ارنست

۱۳۸۱ ایران در شرق باستان، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی و دانشگاه شهید باهنر کرمان، چاپ اول.

هترفر، لطف‌الله

۱۳۵۴ «باغ هزار جریب و کوه صفا (بهشت شاه عباس)»، هنر و مردم، شماره ۱۵۷.

Atarashi, K. & Horiuchi, K.
1963 *Fahlian I, The Excavation at Tepe Surivan 1956*, The Institute for Oriental Culture the University of Tokyo.

Delougaz, P. & Kantor, H.
1996 *Chogha Mish, Vol I. The First Five Seasons of Excavations 1961-1971*,

Part 2: Plates, The Oriental Institute of The University of Chicago, Oriental Institute Publications. Volume 101, Chicago, Illinois.

Fukai, Shinji & Horiuchi, Kiyoharu.
1969 *Taq-i- Bustan I, Plates*, The Institute of Oriental Cultural the University of Tokyo. The Tokyo University Iraq-Iran Archaeological Expedition, Report 10.

Lamberg-Karlovsky, C. C.
1970 *Excavations at tepe Yahya, Iran 1967-1969*. Progress report I. Cambridge, Massachusetts.

Lamberg-Karlovsky, C. C. & Humphries, J.
1968 "The Cairn Burials of Southeastern Iran", *East and West* 18, pp 269-276.

Schmidt, Erich. F.
1957 *Persepolis II. Contents of the Treasury and other Discoveries*, the University of Chicago, Oriental Institute Publication, Chicago, University Press.

Sumner, W. M.
1986 "Achaemenid Settlement in the Persepolis Plain", *American Journal of Archaeology* 90: 3-31.

Sumner, W. M.
Settlement History of the Kur River Basin, Iran and An Archaeology Gazetteer, Unpublished.

Tilia, A. B.
1978 "A Survey of Achaemenian Sites in the Northeastern Part of the Marvdasht Plain", in *Studies and Restorations at Persepolis and Other Sites of Fars, II*. Is M F O, Rome.

Withcomb, S. D.
1985 *Before the Roses and Nightingales, Excavations at Qasr-i Abu Nasr, Old Shiraz*. The Metropolitan Museum of Art, New York.

